

پیش‌خواران

نظری به پادمان‌های رهبر شهید از سیره امام خمینی

«مدح خورشید» از زبان آیین‌دار آفتاب

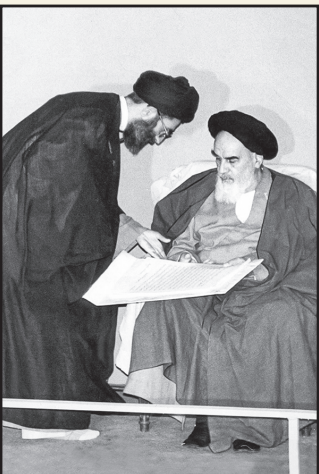
■ سمانه صادقی



اثری که هم‌اینک در معرفی آن سخن می‌رود، همانا تگویی که در عنوان خویش آورده است، «گزیده‌ای از خاطرات حضرت آیت‌الله العظمی سیدعلی

خامنه‌ای درباره شخصیت حضرت امام خمینی» را در خود دارد. در این مجموعه از سوی مؤسسه پژوهشی- فرهنگی انقلاب اسلامی، تدوین روانه بازار نشر شده است. تارنمای اثر در بازنمایی مضمون و محتوای این تحقیق، نکات ذیل را از نظر دور نداشته است: «پرداختن به خاطرات حضرت آیت‌الله العظمی خامنه‌ای (مدظله‌العالی) با توجه به حضور و نقش فعال ایشان در تاریخ انقلاب اسلامی و در مسیر تحولات و تاریخ معاصر کشورمان، یک ضرورت فرهنگی و ملی است. لذا مؤسسه پژوهشی فرهنگی انقلاب اسلامی بر آن شد که خاطرات معظم‌له را از متن بیانات ایشان استخراج و تدوین نماید و در قالب مجموعه‌ای از خاطرات موضوعی منتشر سازد. اثر پیش‌روی، مشتمل بر گزیده‌ای از خاطرات مقام معظم رهبری در مورد حضرت امام خمینی (ره) می‌باشد. این خاطرات که مقاطع مختلف حیات طیبه امام خمینی از دوران مبارزات تا سال‌های پیروزی و استقرار نظام جمهوری اسلامی و سال‌های دشوار دفاع ملت انقلابی و مظلوم ایران در برابر هجوم نظام استکبار در جنگ تحمیلی را دربرمی‌گیرد؛ حاوی نکاتی آموزنده از سیره مکتبی- انقلابی و اخلاقی امام راحل می‌باشد که بازخوانی و توجه به آن از شرایط لازم برای شناخت و تداوم راه امام خمینی (قدس سره) است...».

در بخشی از مدح خورشید، چنین می‌خوانیم: «تمام شیوه‌هایی که ایشان در طول این مدت مبارزه به کار بردند، ابتکار بود و ابتکاراتی بود که دیگری آن‌که



■ مهر ۱۳۶۰. آیین تنفیذ حکم اولین دوره از ریاست جمهوری شهید آیت‌الله العظمی خامنه‌ای، از سوی امام خمینی

ناظر بودند همه درمی‌کردند، حتی دوستان ایشان، حتی دوستان ایشان! شما ببینید در ظرف این سال اخیر، چه شیوه‌هایی را ایشان به کار بردند! همه‌اش مبتکرانه و همه مثل تیرهایی که در دست به هدف می‌خورد، یک دانه‌اش خطا نکرد؛ یک دانه‌اش اشتباه از آب در نیامد، در حالی که اغلب خدشه می‌کردند، تخطئه می‌کردند. آن روزی که اعلامیه خون بر شمشیر پیروز (است)، آمده دوستان نزدیک ایشان در تهران در قم دچار تردید شدند که آیا این مصلحت است؟ این جایز است؟ این اعلامیه خوب بود؟ در دست است؟ قریص، مثل کوه! ایستاد دیدید که خون بر شمشیر پیروز شد. آن روزی که ایشان به فرانسه رفتند، برای همه شگفت‌آور بود و هیچ‌کس به ذهنش نمی‌آمد. آن روزی که ایشان تصمیم گرفتند به ایران برگردند، همه دچار دلپره شدند و ندیدم کسی را که غیر از این قضاوتی داشته باشد. با هر کس که برخورد کردیم، دیدیم همین‌چو است. خب تمام این تانکیک‌ها، تمام این ضرباتی که این مرد بزرگ در مواقع حساس وارد آورده، تمام ضربات به جایی بوده و این را سرنوشت مبارزه و گذشت کاروگر دش کار به ما ثابت کرد. یک روز امام فرمود: امروز اسلام، محتاج کمک شما جوان‌هاست... بعداز ظهرش، بنده به خیابان‌ها آمدم و کاری داشتم. دیدم مثل روزهای اول انقلاب شده و مردم به طرف پلوه در حرکتند! این ماجرا و این صحنه، بارها تا آخر جنگ تکرار شد. هر وقت که اسام اسلام و فرمان امام به گوش مردم می‌رسید، فرمان امام، فرمان اسلام بود و مردم برای امام و به خاطر اسلام، برای آن اهمیت قائل می‌شدند. خدای متعال، امام بزرگوار را! اینطور آفریده بود که احساس شکت و خستگی نمی‌کرد و ناکامی در روح او راه نداشت. در سخت‌ترین حالات هم، قصد پیشرفت داشت...».

■ محمدرضا کاثینی

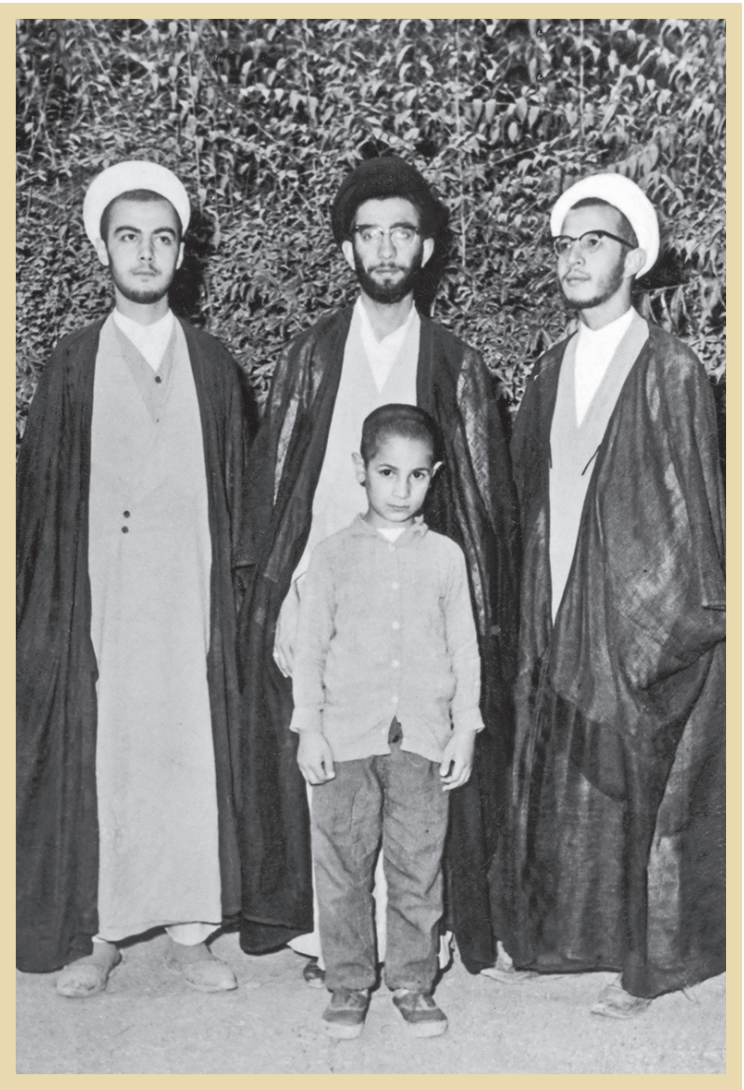
رهبر شهید انقلاب اسلامی در مهر سال ۱۳۴۹، چهارمین دوره از زندانی شدن خویش را تجربه کرد. بخش مهمی از رویدادهای این مقطع را در مقال پیشین بازخوانی و مرور کردیم. آنچه دربی می‌آید، نظری بر واپسین مرحله از این چهارمین حبس اوست که با اتکا به خاطرات آن بزرگ انجام می‌شود. امید آنکه تاریخ پژوهان مبارزات آن مجاهد والا مقام و عمو م علاقه‌مندان را مفید و مقبول آید.

■ ■ ■

■ انتظار نداشتند که در دادگاه، یک طلبه چنین دفاعیه مستندی را ارائه کند

از ویژگی‌های شهید آیت‌الله العظمی سیدعلی خامنه‌ای در مواجهه با اعمال ساواک و بازجوها در زندان، استناد به قوانین آن دوره و استدلال به آنها بود. این امر برای قضات دادگاه و مفتشین آن، آن هم از سوی یک طلبه جوان، عجیب می‌نمود! چه آنکه تا پیش از آن، کسی از روحانیون را اینچنین ندیده و نیافته بودند. از سوی دیگر استاد آن مجاهد شهید به قوانین، نه از سر اعتقاد به آنها که برای محکوم نمودن دستگاه امنیتی رژیم گذشته حتی با ملاک قرار دادن ضوابط آنان بود. امری که در مر حله پائینی چهارمین دوره از دستگیری و برقراری دادگاه نظامی برای وی رخ داد:

«برونده من در این زندان، در دادگاه نظامی مطرح بود؛ دادگاه نظامی هم در وسط پادگان قرار داشت و رابطه من با این دادگاه در طول مدت زندان برقرار بود؛ با دادگاه مرا برای پاسخگویی به سؤالات احضار می‌کرد یا من در اعتراض به یک رشته مسائل، به دادگاه نامه می‌نوشتتم و در نتیجه دادگاه مرا برای پاسخ به اعتراضات احضار می‌کرد. من اعتراض کردم که چرا مرا با کفالت آزاد نمی‌کنند؟ در حالی که قانون، چنین اجازه‌ای را می‌دهد. اعتراض کردم که چرا اجازه نمی‌دهند با خانواده و دوستان ملاقات داشته باشم؟ به نگه داشتتم در سلول انفرادی – باوجود تکمیل مراحل بازجویی – اعتراض کردم... و می‌دانستم که دادگاه قادر نیست هیچ‌یک از چیزهایی را که خواسته بودم، برایم تأمین کند، اما قصد آن بود که در برابر تخلفات غیر قانونی آنها، موضوعی از طرف خود داشته باشم. به یاد دارم که یک بار رئیس دادگاه در پاسخ به یکی از درخواست‌هایم گفت: باید به ساواک مراجعه نمود. البته این حرف ناخواسته از زبانش در رفت و من از آن علیه او استفاده کردم. با اظهار تعجب از حرف او گفتم: چطور ممکن است دادگاه زیر نفوذ ساواک باشد؟! او فوراً حرفش را عوض و شروع کرد به تعریف و تمجید و ذکر فضایل رئیس ساواک مشهود. روز محاکمه تعیین شد. من پرونده‌ام را برای بازنگری و تهیه دفاعیه خواستم. دادگاه برای من، یک وکیل مدافع نظامی تعیین کرده

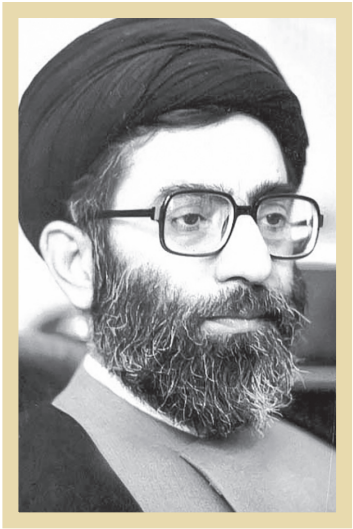


۴۰هـ. شهید آیت‌الله العظمی سیدعلی خامنه‌ای در جمع دوستان روحانی

یادبودهای رهبر شهید از واپسین مرحله چهارمین زندان خویش

برخی دوستان از ترس ساواک مراروده با مرا ترک گفتند

بود، اما من می‌دانستم که دفاع او صوری و ظاهری است و خاصیت واثری بر آن مرتب نیست. دفاعیه‌ای در ۳۰ صفحه نوشتم. روز محاکمه وارد صحن دادگاه شدم. در صدر دادگاه، رئیس و دو قاضی و دادستان و وکیل مدافع مستقر بودند. همگی آنها نظامی بودند و با در جات نظامی براقی که بر شانه و نشانه‌ای که بر سینه داشتند، با یاد و فیس تمام نشسته بودند. من با آهنگی قوی و لحنی قاطع، لایحه دفاعیه را خواندم. این لایحه هم مانند لایحه قبلی – که در زندان سابق تهیه شده بود – به دقت بر مواد قانونی استناد داشت و به صورتی منطقی تنظیم شده بود. انتظار نداشتند از



۴۱هـ. در یک گفت‌وگو مطبوعاتی



کسانی که در زندان‌های رژیم گذشته استوار می‌ماندند و علائمی مبنی بر توقف فعالیت‌های مبارزاتی خویش بروز نمی‌دادند به شدت و تا آخرین لحظات حبس مورد آزار قرار می‌گرفتند. آیت‌الله خامنه‌ای نیز که در واپسین روزهای چهارمین دوره از زندان با دفاعیات مستند راه را برای آزادی خویش هموار کرده بود، حتی در لحظات آزادی نیز مزاحمت‌های ساواک را تجربه نمود. او در این باره، گزارش می‌دهد که در زندان‌های بازجوها در شب گذشته بود که اناتیه‌ام را

جمع کردم و با زندانیان خداحافظی کردم. فصل زمستان بود و هوا سرد و در شب سردتر، جلوی در ورودی پادگان، تعدادی از جوانان قامیل را دیدم که با یک اتومبیل در انتظار من ایستاده بودند. وسایلم را گرفتند. خواستم سوار اتومبیل شوم که یک افسر آمد و گفت: شما نمی‌توانی بروی با من بپا! مرا در اتومبیلی که چند نظامی در آن بودند، سوار کرد و اتومبیل – چنان که از مسیر راه دریافتم – به سمت ساختمان ساواک حرکت کرد. آیا آزادی من از پسادگان ظاهری بوده؟ آیا می‌خواهند مرا به ساواک و از آنجا به تهران ببرند؟ در حالی که اتومبیل مسیر خود را در تاریکی و سرما به سمت سرنوشت نامعلوم من می‌پیمود، اینگونه پرسش‌هایم در ذهن من می‌چرخید. جلوی ساختمان ساواک مرا پیاده کردند. بازجویی که در زندان سوم و چهارم با او آشنا شده بودم – یعنی غضنفری – با من روبه‌رو شد. با لحنی آمیخته به غرور و مودعی‌گری به من گفت: چرا آمدی؟ گفتم: من نیامدم، آنها مرا به اینجا آوردند. گفت: حالا که ما دستور آزادی‌ات را داده ایم، پروا بدون آنکه علت این رفتار آنها را بدانم، به خیابان تاریک و سرد آمدم تا اتومبیلی پیدا کنم که مرا به خانه برساند. اگر وسایلم هم در دست بودم، بیرون ماندن در این ساعت از شب مشقت و در دسر بیشتری داشت، اما وسایلم را جلوی در ورودی پادگان به کسانی که برای رساندنم آمده بودند، سپرده بودم. ناگهان یک اتومبیل جلوی پایم ایستاد. خوب نگاه کردم، دیدم همان جوانانی هستند که جلوی پادگان منتظر بودند. فهمیدم آنها مسیر مرا از پادگان تا ساواک، در انتظار سرنوشت و سرانجام کار دنبال کرده بودند. به خانه رسیدم. دیدم همسر نشسته و به در چشم دوخته، چپه‌ها هم از انتظار خسته شده‌اند و به خواب رفته‌اند...».

■ رویگردانی غیرمنتظره ۲ نفر از دوستان،

در حرم رضوی(ع)

مبارزان در دوره نسبتاً طولانی نهضت اسلامی ایران، گاه در میان دوستان و هم صفان خویش نیز احساس غربت و تنهایی می‌کردند! ترس مرادوان و مؤانسان دیروز را تداوم ارتباط با آنان، ایشان را مهموم و معوم می‌ساخت. راوی شهید نیز در دوره مضاف با رژیم گذشته، بارها چنین محنتی را تجربه کرد. یکی از مقاطعی که این احساس از وی سراغ گرفت، هنگامی بود که وی پس از آزادی از زندان چهارم، به زیارت امام(رضاع) مشرف شد: «فرمایش نمی‌کنم که همان شب پس از بازگشت به منزل، برای تشریف به زیارت حضرت (رضاع) و نماز در مسجد گوهرشاد به حرم رفتم. دریافت و صحن تقریباً خالی بود، اما از دور دو نفر از دوستان و هم‌درس‌های خود را دیدم که با یکی از آنها علقه خاصی دارم و قیافه ما نیز آن چنان به هم شبیه است که اگر کسی ما را نشناسد، غمان می‌برد باهم برادریم! از این تصادف بسیار خوشحال شدم زیرا انتظار نداشتم کسی را در آنجا ببینم. با شوق دیدار چهره‌هایی که زندان میان من و آنها فاصله انداخته بود، به سوی آن دو رفتم. انتظار داشتم که آنها هم به محض دیدن من به سویم بیایند و بعد از این مدت جذابی از دیدار من خوشحال شوند. به طرف آنها رفتم و نزدیک‌شان رسیدم. می‌خواستستم سلام کنم که دیدم از من روی می‌گردانند! گویی یکی از آن دو به دیگری گفته بود: او اکنون از زندان خارج شده و شاید تحت‌نظر است؛ پس از او دوری کنیم! ایسن برخورد، مرا سخت متأثر کرد. یک فرد زندانی مانند من که چند ساعتی است از زندان آزاد شده از دوستان و به ویژه از کسانی که قاعدتاً باید همان دغدغه‌ها و امیدها و آرمان‌های اسلامی او را داشته باشند، توقع چنین برخوردی را ندا رانده! در حقیقت آن اینگونه برخوردها را از برخی روحانیون فراوان دیده‌ام! در حالی که به‌عکس آنها جوانان –اعم از طلاب علوم دینی و دانش‌جویان دانشگاه – در مواقعی که به زندان می‌افتاد و مورد ستم رژیم واقع می‌شدم، بیشتر دور مرا می‌گرفتند و به من می‌پیوستند...».

■ اصفاف روحانیون، نهضت اسلامی و خاطره‌ای تلخ از سبل در شهر قوچان

عدم همکاری کلیت روحانیت با نهضت اسلامی، امری بدیهی است که بارها مورد اشاره حضرت امام خمینی، رهبر کبیر انقلاب اسلامی نیز قرار گرفته. قائد شهید پس از روایت مواجهه تلخ خود با دونفر از دوستان پس از آزادی از چهارمین زندان به ارائه تحلیلی در این باره پرداخته و خاطره‌ای تلخ از فرایند مکمرسانی به مصدومین سبیل قوچان را نیز ضمیمه آن ساخته است:

«در اینجا باید اشاره مختصری کنم به برخورد روحانیون با فغانان عرصه مبارزه در ایران. امام راحل (ره) جهاد اسلاف خود را با رهبری بزرگ‌ترین انقلاب تاریخ معاصر به ثمر رساند و طی آن سرکش‌ترین جبار منطقه را که متکی بر بزرگ‌ترین قدرت جهانی بود، سرنگون ساخت و برای نظام اسلامی را در ایران اعلام کرد. جای شگفتی نیست اگر علمای دین این چنین باشند زیرا آنها وارثان پیامبران و مصلحین تاریخند. اما کسانی که دست اندر کار امور علوم دینی بودند، همگی در ایران در چنین سلسطی از احساس مسئولیت قرار نداشتند و این هم لایلی دارد که اینجا مجال بیان آنها نیست. برخی از آنها تنها در حمایت و تأیید فعالان نهضت اسلامی مشغول می‌گرفتند، ولی خود وارد میدان نمی‌شدند. برخی از آنها هم کاملاً بی‌طرف بودند! از جنبش اسلامی نه بد می‌گفتند و نه خوب. البته کسانی هم بودند که در قبال فعالن جنبش اسلامی

